

تحول در نقش بازیگران دولتی و غیردولتی از منظر حقوق بین الملل

روح الله قادری *

چکیده

هدف اصلی این مقاله، بررسی تحول در نقش بازیگران دولتی و غیردولتی از منظر حقوق بین الملل و تئوری‌های روابط بین الملل می‌باشد. به طور سنتی، وقتی از سیاست در روابط بین الملل سخن گفته می‌شود، روابط میان دولت‌ها مطرح است، اما فراملی‌گرایی بر روابطی در ورای روابط دولت‌ها و میان بازیگرانی غیر از دولت‌ها تأکید دارد. این روابط و بازیگران، بر بازیگران دولتی و روابط میان آنها نیز تأثیر می‌گذارند. بازیگران غیردولتی، طیف وسیعی از وظایف را بر عهده گرفته‌اند که در اغلب موارد، بدون رضایت اولیه دولت‌های میزبان، در مسایل داخلی آنها مداخله بشردوستانه نموده‌اند. در این مقاله، پس از تشریح تأثیر پایان جنگ سرد و فرایند جهانی شدن بر روابط بین الملل، تحول در نقش بازیگران دولتی و غیردولتی را از منظر تئوری‌های روابط بین الملل و همچنین حقوق بین الملل، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

کلیدواژه‌ها: بازیگران دولتی و غیردولتی، فراملی‌گرایی، جهانی شدن، جنگ سرد، سازمان ملل متحد.

* آقای قادری دانشجوی دکترای روابط بین الملل دانشگاه تهران می‌باشند.

مقدمه

قرن گذشته شاهد پیشرفت و توسعه حیرت‌انگیز علم و فناوری اطلاعات بوده است. حجم عظیم مبادلات اقتصادی، وابستگی متقابل واحدهای اقتصادی تولیدی و مالی را به حداکثر رسانده است. تحولات مادی جامعه جهانی، نظام سنتی حقوق بین‌الملل را تحت تأثیر خود قرار داده و عرصه حضور و مداخله حقوق بین‌الملل، توسعه یافته است. تکنیک‌های قضایی بین‌المللی و همچنین تکنیک‌های هنجاری، از طریق گستردگی و تنوع در شیوه‌های ایجاد و شکل‌گیری قواعد حقوقی توسعه یافته‌اند. شیوه‌های متعددی برای شکل‌گیری قواعد جدید به وجود آمده است. روند شکل‌گیری حقوق عرفی و شیوه‌های تدوین حقوق بین‌الملل کنوانسیون‌های متحول شده است. نهادهای بین‌المللی و غیردولتی در تدوین و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل نقش سازنده‌ای را ایفا نموده‌اند. از طرف دیگر، هنجارهای جدیدی همچون قواعد آمره^۱، وارد عرصه حقوق بین‌الملل شده است. هنجارهای عرفی نیز بعد الزامی^۲ پیدا کرده‌اند و گروه جدیدی از هنجارهای غیرالزام‌آور همچون قانون نرم^۳ که متکی بر قطعنامه‌ها و موافقت‌نامه‌های غیررسمی است، موجب غنای نظام حقوقی شده‌اند.

نهادهای قضایی بین‌المللی و فراملی، گام‌های اساسی در شناسایی، تفسیر و شفاف‌کردن قواعد حقوقی و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل و اجرای عدالت بین‌المللی برداشته‌اند. دیوان داوری دایمی بین‌المللی و دیوان دادگستری بین‌المللی، دادگاه‌های کیفری نورنبرگ، دادگاه رسیدگی به جنایتکاران جنگی یوگسلاوی و رواندا و دادگاه حقوق بشر اروپایی، خلاء نهادهای قضایی بین‌المللی را پر کرده‌اند.^(۱) با پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، شرایط و فضای سیاسی و فکری تغییر کرده است.^(۲) فروپاشی نظام دوقطبی شرایطی را به وجود آورد تا طی آن، با فروریختن مرزهای ایدئولوژیک و ژئوپلیتیک، تفاسیر موسع از مفاهیمی مانند عدالت، حقوق بشر، جنگ، صلح و غیره به دست داده شود. شاید بتوان گفت ضمن آنکه جهانی‌شدن به پایان جنگ سرد کمک نمود، خود نیز باعث تشدید و تسریع این روند گردید. مهمترین نهاد و تشکیلاتی که به شدت تحت تأثیر جهانی‌شدن قرار گرفته، دولت

1. jus cogens

2. erga omnes

3. soft law

است. با مرکزیت‌زدایی از دولت، عناصر شهروندی تجزیه شده، به نحوی که به راحتی نمی‌توان مانند سابق میان حقوق، وظایف، مشارکت و هویت ارتباط منطقی برقرار نمود. (۳)

لازم به توضیح است که تا قبل از فرارسیدن این دوران، فضای حقوقی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و ژئوپلیتیکی دولت‌ها، برای تعریف و تفسیر مفاهیم، بسیار محدود بود و حاکم بودن رویکرد واقع‌گرایی مانع از آن می‌شد تا ورای این فضا، الگوهای رفتاری را توضیح داد. با ورود و تسریع روند جهانی شدن، به واسطه تجزیه در عناصر متشکله شهروندی، مردم این فرصت را پیدا نموده‌اند تا برای نخستین بار، به جای قدرت‌های بزرگ، در مورد نظم نوین سخن بگویند؛ زیرا فضای ایدئولوژیک جنگ سرد، دولت - ملت‌ها را به صورت حائلی میان مردم و سیاست‌های جهانی قرار داده بود؛ به گونه‌ای که طرح بسیاری از مفاهیم خارج از حوزه دولت - ملت، از مشروعیت و اقتدار کافی برخوردار نبود. در چنین وضعیتی، دیگر دولت‌ها سکاندار حرکت جهانی نبوده و در نتیجه، مردم به جای آنها مبادرت به تعریف جنگ و صلح می‌نمودند.

فرایند جهانی شدن نه تنها بسیاری از کارکردهای سنتی دولت‌ها را از آنها گرفت، بلکه بسیاری از نهادهای مردمی و غیردولتی مانند احزاب سیاسی، نهادهای صنفی، اتحادیه‌ها و سندیکاها را، در برخی از جوامع، از حیز انتفاع انداخت. در واقع، در این گونه جوامع، مردم به این نتیجه رسیده‌اند که خواست‌های آنها از طریق توسل به نهادهای سنتی مزبور تأمین نگردیده و با گسترش دیوان‌سالاری‌های عظیم نمی‌توانند هدف‌های خویش را تحقق بخشند. (۴)

بسیاری از صاحب‌نظران، دوران پس از جنگ سرد و تشدید روند جهانی شدن را به منزله پایان روابط بین‌الملل کلاسیک و ستفالیایی تعبیر می‌کنند. بر این اساس، دیگر نمی‌توان دولت را به عنوان یکه‌تاز عرصه سیاست بین‌الملل دانست. (۵) در نتیجه، در شرایط فعلی که بر اثر پیشرفت تکنولوژی اطلاعات و ارتباطات، وابستگی متقابل بین دولت‌ها بیش از هر زمان دیگری می‌باشد، توسعه حقوق بین‌الملل به منظور تنظیم روابط بین بازیگران دولتی و غیردولتی، در ابعاد مختلف، ضروری به نظر می‌رسد. علاوه بر این، در شرایط حاضر، موانع سیاسی موجود بر سر راه توسعه حقوق بین‌الملل، در اثر فروپاشی اردوگاه شرق و قطب کمونیستی از میان برداشته شده و در نتیجه، تعدادی از موضوعات مربوط به توسعه حقوق

بین‌الملل که سال‌ها در دستور کار کمیته ششم و یا کمیسیون حقوق بین‌الملل قرار داشت، در سال‌های اخیر ثمرات مثبتی به بار آورده‌اند. علاوه بر آن، اعلام دهه ۹۹-۱۹۹۰ از سوی مجمع عمومی سازمان ملل متحد به عنوان دهه حقوق بین‌الملل که در واقع، نمایانگر عزم دولت‌ها برای حاکم‌گرداندن قانون بر روابط بین‌الملل است، سبب افزایش اهمیت توسعه و تدوین حقوق بین‌الملل شده است (۶).

نیازهای جدید جامعه بین‌المللی نظیر ضرورت حفاظت از محیط زیست، نیل به خلع سلاح کامل، تقویت نیروهای حافظ صلح سازمان ملل متحد، نظارت سازمان ملل بر انتخابات، مداخله انسان‌دوستانه و مانند آن، ضرورت تدوین و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل را بیش از پیش ایجاب نموده است.

در این میان، دیدگاه فراملی‌گرایانی چون جوزف نای و رابرت کوهین در مورد ظهور بازیگران غیردولتی و تأکید بر اهمیت نقش آنها، حائز اهمیت می‌باشد که در ادامه بدان می‌پردازیم.

الف. فراملی‌گرایان و بازیگران غیردولتی

فراملی‌گرایی^۱ یکی از تقریرات لیبرال از روابط متحول بین‌المللی است. به طور سنتی، وقتی از سیاست و روابط بین‌الملل سخن گفته می‌شود، روابط میان دولت‌ها مطرح است. به بیان دیگر، دولت‌ها بازیگران مورد نظرند، اما فراملی‌گرایی بر روابطی در ورای روابط دولت‌ها و میان بازیگرانی غیر از دولت‌ها تأکید دارد. این روابط و بازیگران بر بازیگران دولتی و روابط میان آنها تأثیر می‌گذارند.

یکی از نخستین آثار در روابط بین‌الملل که بر شکل‌گیری تحولات بنیادین در نظام بین‌الملل به واسطه تغییر در بازیگران و اهمیت نسبی آنها و فرآیندهای روابط بین‌الملل تأکید داشت، نخستین کتاب مشترک رابرت کوهین و جوزف نای با عنوان «روابط فراملی و سیاست جهانی» بود (۷). در این کتاب، بر اهمیت بازیگران غیردولتی مانند شرکت‌های چندملیتی و

1 . transnationalism

روابط میان آنها در سطح فراملی، نقش گروههای انقلابی، اهمیت روابط اقتصادی در تعاملات جهانی و تحول جهان تأکید می‌شود.

این برداشت چالشی جدی علیه یکی از مفروضه‌های اصلی رشته روابط بین‌الملل، یعنی بازیگری انحصاری دولت‌ها و کنترل آنها بر سیاست جهانی بود. استدلال اصلی طرفداران تئوری فراملی‌گرایی این بوده است که دولت‌ها کنترل خود را بر رویدادها، بیش‌وکم، از دست می‌دهند. درست است که دولت‌ها همچنان حاکمیت حقوقی خود را حفظ می‌کنند، اما خود مختاری^۱ خود را از دست می‌دهند و بازیگران مختلف، در حوزه‌های موضوعی مختلف، به اشکال متفاوتی خوشه‌بندی می‌شوند و در ارتباط با یکدیگر و با دولت‌ها قرار می‌گیرند. (۸)

کوهین و نای، برآنند که نقش بازیگران غیردولتی در آثار نظری و معطوف به سیاست‌گذاری در مطالعات سیاسی جهانی، نادیده گرفته شده است. در مقابل، توجه آنها به «روابط فراملی» است، یعنی «تماس‌ها، ائتلاف‌ها و مبادلات در ورای مرزهای دولت‌ها که ارکان سیاست‌گذاری خارجی اصلی حکومت‌ها، کنترلی بر آنها ندارند». این به معنای طیف وسیعی از پدیده‌های فراملی است: از شرکت‌های چندملیتی تا جنبش‌های انقلابی، اتحادیه‌های صنفی و شبکه‌های علمی تا کارتل‌های حمل و نقل هوایی و فعالیت‌های ارتباطی در ماورای جو. در برخی از موارد، سازمان‌های کاملاً داخلی می‌توانند فعالیت‌های فراملی داشته باشند. به بیان دیگر، در بخشی از مبادلات جهانی اعم از ارتباطات، تحرک افراد، اشیاء و سرمایه، فعالیت کنند. در تعریف کوهین و نای، شرکت‌ها، دبیرخانه‌های اتحادیه‌های کارگری بین‌المللی، سازمان‌های مذهبی جهانی و بنیادهای بزرگ، جملگی فراملی محسوب می‌شوند. (۹)

مسئله مهم برای کوهین و نای، این است که مبادلات یا سازمان‌های فراملی، چگونه سیاست بین‌دولتی را تحت تأثیر قرار می‌دهند؟ به نظر آنها، در سطحی عام، این روابط فراملی حساسیت جوامع را به یکدیگر افزایش می‌دهند و از این طریق، در روابط میان حکومت‌ها تغییر ایجاد می‌کنند. این مبادلات و سازمان‌ها می‌توانند پنج تأثیر اصلی داشته باشند که پیامدهای مستقیم یا غیر مستقیمی بر حساسیت متقابل و از طریق آن بر سیاست میان دولت‌ها خواهند داشت. این آثار عبارتند از:

1 . autonomy

۱. **تغییرات نگرشی**^۱: تعاملات میان اشخاص از کشورهای مختلف، می‌تواند باعث تغییر در افکار و برداشت‌های نخبگان و غیرنخبگان شود. سازمان‌های فراملی نیز با شکل‌دادن به «اسطوره‌ها، نمادها و هنجاری جدید»، ممکن است باعث ترویج نگرش‌هایی نوین شوند.
۲. **پیشبرد کثرت‌گرایی**^۲ **بین‌المللی**: منظور از آن پیوندهای میان گروه‌های ذینفع ملی در ساختارهای فراملی است که معمولاً همراه با شکل‌دان به سازمان‌هایی فراملی است که برای ایجاد هماهنگی تشکیل می‌شوند.
۳. **ایجاد وابستگی و وابستگی متقابل**: این امر معمولاً در پیوند با حمل و نقل و مالیه بین‌المللی است. وابستگی هنگامی به سیاست ترجمه می‌شود که حکومت‌ها به دلیل بالارفتن هزینه برخی سیاست‌های خاص ناگزیرند سیاست‌های دیگری اتخاذ کنند. به عنوان نمونه، با پیوستن به نظام پولی بین‌المللی، اتخاذ سیاست کاملاً مستقل پولی برای دولت دشوار خواهد بود.
۴. **ایجاد ابزارهای جدید تأثیرگذاری**: با توجه به روابط فراملی، دولت‌ها می‌توانند از این ابزارها برای نیل به اهداف سیاسی خود استفاده کنند. از استفاده از جهان‌گردان برای مقاصد جاسوسی تا هدایت مبادلات تجاری بر اساس منافع خودشان. در نتیجه، با وابسته شدن دولت‌ها به یکدیگر، برخی از آنها می‌توانند از ابزارهای جدید بیشتری برای تأثیر گذاشتن بر دیگران استفاده کنند.
۵. **ظهور بازیگران جدید خودمختار یا شبه‌خودمختار در سیاست جهانی**: سازمان‌های فراملی می‌توانند به عنوان بازیگران جدید در کنار دولت‌ها عمل کنند. آنها می‌توانند اتحادیه‌های صنفی، جنبش‌های انقلابی، شرکت‌های چندملیتی، کلیساها و غیره را در برگیرند (۱۰).
- لازم به ذکر است که کوهین و نای، نقش بازیگران دولتی را کلاً نادیده نمی‌گیرند و «منکر آن نیستند که حکومت‌ها همچنان مهمترین بازیگران بازی‌اند». در عین حال، آنها بر لزوم رهاکردن پارادایم «دولت‌محور»^۳ در روابط بین‌الملل تأکید دارند. در اینجا با مفهومی متفاوت از

1 . attitudinal

2 . pluralism

3 . state- centric

برداشت سنتی دولت محور و نهادی از سیاست روبه‌رو می‌شویم که در آن بر روابطی تأکید می‌شود که در آنها «حداقل یک بازیگر، آگاهانه، از منابع، اعم از منابع مادی و نمادین از جمله تهدید یا اعمال مجازات استفاده می‌کند تا بازیگران دیگر را وادار نماید رفتاری متفاوت با زمانی که چنین فشاری بر آنها وجود نداشت، داشته باشند».

بنابراین، بازیگران سیاسی جهانی نیز آنهایی خواهند بود که کنترل منابعی را در اختیار دارند و با سایر بازیگران در ورای حدود دولت‌ها دارای روابط سیاسی‌اند. با این تعریف، دیگر فقط دولت‌ها بازیگر نخواهند بود و سازمان‌های فراملی که چنین خصوصیتی داشته باشند نیز بازیگر محسوب خواهند شد. وجود این بازیگران و اهمیت آنها، به این معناست که به صرف شناخت دولت‌ها و سیاست‌های آنها نمی‌توان نظام بین‌الملل را فهمید و دست به پیش‌بینی زد. (۱۱)

فرگوسن و منزباخ را می‌توان اصلی‌ترین ادامه‌دهندگان نظریه فراملی‌گرایی دانست. این دو بر فرارسیدن عصر پسامدرن^۱ تأکید دارند، یعنی دوره‌ای که در آن از عصر روابط میان‌دولتی گذر می‌کنیم و به دوران جدیدی می‌رسیم: «جوهر جهان جهانی‌ساز^۲ عبارتست از مرزهای سیاسی نفوذپذیر، کاهش اهمیت فواصل فیزیکی و خودمختاری فزاینده واحدهای غیرحاکم». در جهان پسامدرن، طیف وسیعی از جوامع سیاسی^۳ وجود دارند که هویت‌های متفاوت را منعکس می‌سازند و هریک در حوزه‌ای خاص دارای اقتدار می‌باشند. گروه‌های تروریستی، شرکت‌های چندملیتی و گروه‌های بشردوست، از جمله بازیگران این جهان جدیداند که موقعیت انحصاری دولت‌ها را در نظام بین‌الملل از میان برده‌اند. (۱۲) فرگوسن و منزباخ با توجه به تحولات اخیر، بخصوص پس از حوادث ۱۱ سپتامبر (۲۰۰۱) و اهمیت بازیگران غیردولتی، حتی از لحاظ امنیتی و نظامی بر لزوم جذب آنها در نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل تأکید دارند. (۱۳)

رابرت گیلپین که وی را نماینده «واقع‌گرایی ساختاری سیستمیک هژمونیک» می‌دانند، معتقد است دولت‌ها تنها بازیگران نظام بین‌الملل نیستند، اما مهم‌ترین آنها هستند و تعامل میان

1 . post international

2 . globalizing

3 . politics

منافع ملی آنهاست که که نقش سایر بازیگران را تعیین می‌کند. با وجود اینکه گیلین نیز مانند فراملی‌گرایان به شکل گرفتن روابط فراملی میان بازیگران جدید توجه دارد و از این نظر نقش شرکت‌های چندملیتی را نیز مهم می‌داند، اما بر آن است که اساساً آنچه این گونه روابط را امکان‌پذیر می‌کند و موجب گسترش آنها می‌شود، وجود قدرت هژمون است. دوران‌های صلح بریتانیایی و صلح آمریکایی، دوران‌های اوج‌گیری روابط فراملی بوده‌اند. بازیگران غیردولتی نمی‌توانند تأثیر تعیین‌کننده و مستقیمی بر نظام بین‌الملل داشته باشند. آنها فقط می‌توانند بر حکومت‌ها فشار آورند و از این طریق، به شکلی غیرمستقیم تأثیرگذار باشند. او بر آن است که «شواهدی دال بر اینکه آنها بتوانند در جایگزینی دولت - ملت به عنوان بازیگر اصلی در سیاست بین‌الملل، بسیار موفق باشند، وجود ندارد.» در عوض، می‌توان گفت نقش دولت - ملت در زندگی اقتصادی و سیاسی بیش از پیش است و بازیگرانی چون شرکت‌های چندملیتی، فقط عامل محرکی برای بسط قدرت در حوزه اقتصادی محسوب می‌شوند (۱۴).

در ادامه، به بررسی تحول در نقش بازیگران دولتی و غیردولتی که هدف اصلی این نوشتار می‌باشد، می‌پردازیم. بدیهی است بازیگران غیردولتی^۱ شامل طیف وسیعی از سازمان‌های غیرحکومتی^۲ و سازمان‌های بین‌المللی^۳ است که در جای خود بررسی خواهند شد.

ب. تحول در نقش بازیگران دولتی

تا پیش از آغاز شدت گرفتن روند جهانی شدن در دو دهه گذشته، سیاست‌های جهانی عمدتاً بر اساس نظم وستفالی سازماندهی می‌شد. این اسم از معاهده صلح وستفالی (۱۶۴۸) به عاریت گرفته شده که حاوی بیانیه‌ای رسمی و قدیمی درباره اصول اساسی است که تا سه قرن بعد بر امور جهانی سیطره داشت. نظام وستفالی، نظم مبتنی بر دولت - ملت بود. در قرون ۱۹ و ۲۰، در همان حال که کشورها به طور فزاینده‌ای شکل دولت - ملت^۴ به خود می‌گرفتند، مردم کم‌کم واژه‌هایی نظیر «بین‌المللی» و همچنین روابط بین دولت‌ها را مورد استفاده قرار

1 . non-state actors
 2 . non-governmental organizations
 3 . international organizations
 4 . nation-state

دادند و غالباً نظم و استغالی را همان «نظام بین‌المللی» می‌دانستند. کشور تابع نظام و استغالی، دارای تمامیت ارضی بود؛ بدین معنا که می‌توانست سلطه‌ای فراگیر، تمام‌عیار، بدون قید و شرط و منحصر بفرد بر حوزه جغرافیایی تعیین‌شده خود اعمال نماید. حکومت فراگیر بدین مفهوم بود که حکومت یک کشور، در اصل، بر تمامی امور مملکتی حاکمیت داشت. حکومت عالیه این معنا را داشت که حکومت هیچ مرجع و اقتدار دیگری را به رسمیت نمی‌شناخت و در حوزه مرزهای سرزمینی خود حرف آخر را می‌زد. معنای حکومت بدون قید و شرط این بود که اگر چه در دوران سلطه نظام و استغالیایی، گهگاهی شاهد مطرح‌شدن مباحثی درباره وظایف احتمالی نهادهای مداخله‌گر بشردوستانه هستیم، اما در مجموع، سایر کشورها به حق حاکمیت کامل هر کشور، به مثابه حق بی‌چون و چرا می‌نگریستند. انحصاری به این معنا بود که دولت مستقل، در رابطه با مسائل داخلی، هیچ نهاد یا حکومت دیگری را شرکت نمی‌داد. (۱۵)

از یک سو، برخی تحولات مادی حاکمیت کشورها را تضعیف کرده و حکومت‌ها، در عصر حاضر، برای کنترل پدیده‌هایی چون شرکت‌های جهانی، سنجش از راه دور ماهواره‌ای، مشکلات بوم‌شناختی جهانی و معاملات جهانی بازار سهام و اوراق بهادار، تقریباً ناتوان هستند. هیچ‌یک از این پدیده‌ها نمی‌توانند به محیط جغرافیایی خاص محدود شوند تا کشورها بتوانند بر آنها کنترل داشته باشند. به علاوه، بسیاری از افراد در عصر جهانی شدن آمادگی فزاینده‌ای برای اولویت قائل‌شدن به ارزش‌هایی چون رشد اقتصادی، حقوق بشر و پایداری اکولوژیکی در مقایسه با حق حاکمیت ملی یافته‌اند. در عصر حاضر، به دلیل روند جهانی شدن، کشورداری به معنای حاکمیت و اقتدار انحصاری بر قلمرو سرزمینی، به شدت غیرعملی شده است. دیگر نهادسازی و قانون‌گذاری‌های یکجانبه به حکومت اجازه نمی‌دهد بر مردم سلطه مطلق داشته باشد و این موضوعی است که در قانون «مسئولیت حمایت»^۱ صریحاً بدان اشاره شده است. کمیسیون با ۱۲ عضو به نام «کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت‌ها»^۲، در نوامبر ۲۰۰۰ تشکیل شد و به جای اصطلاح مداخله بشردوستانه^۱، از عبارت مسئولیت حمایت استفاده نمود. (۱۶)

1 . the responsibility yo protect

2 . international commission on intervention and state sovereignty(ICISS)

در سپتامبر ۲۰۰۵، مجمع عمومی سازمان ملل متحد، شکل‌گیری «مسئولیت حمایت» از مردم آسیب‌پذیر را پذیرفت. از نگاه ملل متحد، با این قانون، دیگر دولت‌ها نمی‌توانند آن طوری که دوست دارند با مردم خود رفتار کنند. (۱۷)

مسئولیت حمایت، بیش از هر چیز دیگری (پیش‌گیری و بازسازی)، متضمن عکس‌العمل در مقابل به خطر افتادن انسان است. کمیسیون، در این زمینه، بر این نظر است که وقتی اقدامات پیش‌گیرانه در حل مشکل، از رسیدن به نتیجه مطلوب ناتوان باشد، اقدامات مداخله‌جویانه اعضای جامعه بین‌الملل، در کلیت آن، ضروری است.

اقدامات قهرآمیز می‌توانند از نوع سیاسی، اقتصادی یا قضایی و حتی در فوق‌العاده‌ترین حالت، مشتمل بر اقدامات نظامی باشند. اقدام نظامی در صورتی قابل دفاع است که شرایط واقعاً خطیر و مرگبار باشد.

بدیهی است هدف نهایی کمیسیون، نظام‌مند کردن مداخله بشردوستانه و تغییر نام آن به مسئولیت حمایت به منظور تحول در نقش دولت‌ها می‌باشد. «انسان» در کانون توجه مسئولیت حمایت قرار گرفته است.

به این ترتیب، موضوعاتی که پیش از این به وضوح جزء قلمرو داخلی^۲ مسئولیت دولت بوده‌اند، به نهادهای بیرونی^۳ واگذار شده‌اند. (۱۸)

در عین حال، یکی از چالش‌ها و مسائل اساسی عصر ما این است که چگونه گسترش فضای اجتماعی فراسرزمینی، فعالیت‌ها و نقش حکومت را در تاریخ معاصر تغییر داده است؟ در اینجا می‌توان به سه تغییر کلی به طور مختصر اشاره نمود:

نخست اینکه، به دلیل تأثیرات جهانی شدن، افراد، نهادها، و سازمان‌هایی که حکومت باید به آنها توجه داشته باشد، در حال تغییر هستند. حکومت مستقل در پی تأمین منافع داخلی بود و به عنوان سپر محافظ در برابر مداخلات خارجی عمل می‌نمود. در مقابل، حکومت در دوران فراحاکمیت^۴، غالباً آرمان‌های جهانی را در کنار آرمان‌های ملی به پیش می‌برد. برای مثال، حکومت ایران، در دهه ۱۹۸۰، حمایت گسترده‌ای از اسلام‌گرایی در سطح جهان به عمل آورد.

1 . humanitarian intervention

2 . inside

3 . outside

4 . post-sovereign

فراتر از آن، حکومت‌های معاصر غالباً منافع سرمایه‌های جهانی را در کنار سرمایه‌های ملی (و گاهی اوقات به ضرر آن) تأمین می‌کنند.

دوم اینکه، جهانی‌شدن در ابعاد بسیار گسترده، سبب شده است دولت‌ها هرچه بیشتر به مذاکرات و تبادل نظرهای چندجانبه روی آورند. نمونه بارز آن ملاقات‌های منظم کشورهای بزرگ از اواسط دهه ۱۹۷۰ می‌باشد که به گروه ۸ (پس از پیوستن روسیه به آن) معروف شده است. هدف این گردهمایی‌ها، تبادل دیدگاهها و در صورت امکان، دستیابی به هماهنگی در مسائل کلان اقتصادی است. همزمان با این ملاقات‌ها، مقامات ارشد این کشورها از وزارتخانه‌های امور مالی و بانک‌های مرکزی، به تبادل دیدگاهها و نظرات به صورت گسترده‌ای پرداخته‌اند.

سوم اینکه، جهانی‌شدن، از دهه ۱۹۶۰، احتمال وقوع جنگ‌های عمده بین کشورها را کاهش داده است. بیشتر درگیری‌های نظامی در جهان معاصر، شکل قیام داخلی علیه حکومت ملی را دارند نه منازعات مسلحانه بین کشورها و این بسیار قابل توجه است. هرچند نتیجه‌گیری قاطع در این مقطع زمانی بسیار زود هنگام است، اما ظاهراً، گسترش منافع جهانی، انگیزه کشورها برای دستیابی به پیروزی ارضی را به میزان قابل ملاحظه‌ای کاهش داده است. جنگ بین کشورها نه تنها نفعی برای سرمایه‌داری جهانی، مدیریت زیست‌محیطی جهانی، گردش‌گری جهانی و غیره ندارد، بلکه در آینده برای آن مضر نیز خواهد بود. (۱۹)

صاحب‌نظران مختلفی چون پیترو دیکن (۲۰)، سوزان استرنج (۲۱) و جیمز میلمن (۲۲)، در آثار خود به پیامدها و آثار مختلف جهانی‌شدن بر تحول نقش دولت تأکید نموده‌اند. در این راستا، مسئولیت دولت‌ها در قبال شرکت‌ها قابل توجه می‌باشد که در ادامه بدان می‌پردازیم.

در سال ۲۰۰۱، مفاد پیش‌نویس «مسئولیت دولت‌ها برای اقدامات غیرقانونی بین‌المللی»^۱، در نهایت، توسط کمیسیون حقوق بین‌الملل^۲ تصویب شد که بعداً به قطعنامه مجمع عمومی ضمیمه گشت (۲۳). ماده ۵ اذعان دارد: «رفتار شخص یا موجودیتی که ارگان دولتی تحت ماده ۴ نیست، اما در چارچوب قانون آن دولت مجوز اعمال عوامل اقتدار حکومتی را کسب نموده،

1 . responsibility of states for internationally wrongful acts.

2 . I.L.C

باید اقدام دولت در چارچوب حقوق بین‌الملل تلقی شود. مشروط بر اینکه این شخص یا موجودیت، در آن ظرفیت و تحت موارد خاصی اقدام نماید» (۲۴)

کمیسیون حقوق بین‌الملل از فهرست عوامل اقتدار حکومتی اجتناب نموده، اما در عوض، بیان می‌دارد: «آنچه به عنوان حکومتی در نظر گرفته شده، بستگی به جامعه خاص، تاریخ و سنت‌های آن دارد» (۲۵).

با این حال، این سوال پیش می‌آید که آیا شرکت‌های درگیر در مراقبت بهداشتی، تحت ماده ۵ قرار می‌گیرند؟ بر این اساس، پاسخ این سؤال بستگی خواهد داشت به «تاریخ و سنت‌های» هر جامعه خاص.

در عین حال، امروزه ایده‌ها پیرامون جهان‌شمولی حقوق بشر، نهادینه شده و تا حدود نسبتاً زیادی برخی از حقوق انحصاری حاکمیت سنتی را به چالش طلبیده است (۲۶).

تا این اواخر، معیار اصلی برای شناسایی دولت‌ها، برآورده کردن نیازهای داخلی بر طبق حاکمیت «ویری» از جمله کنترل فیزیکی بر فضای سرزمینی، پذیرش و اقبال عمومی مردم تحت کنترل، رفتار و خط مشی آشکارا تثبیت‌شده اقتدار حکومتی و مانند آن بوده است، اما امروزه، به طور فزاینده‌ای، نیازمندی‌ها و استلزاماتی چون استقرار و تحکیم نهادهای دموکراتیک، رفتار حقوقی با اقلیت‌ها و حتی مدیریت اقتصادی، مهم بوده و جایگزین حاکمیت سنتی ویری گردیده است (۲۷).

با این وجود، دولت‌ها هنوز در صحنه حضور چشمگیری دارند و اگرچه قابلیت‌ها، سمت‌گیری‌ها، اقدامات و نقش آنها، همزمان با افول حاکمیت، تغییر نموده است، اما دیگر بازیگران غیردولتی، در کنار دولت‌ها، نقش‌های مهمی در روند تدبیر امور^۱ بر عهده دارند که در ادامه بدان می‌پردازیم.

ج. تحول در نقش بازیگران غیردولتی

تعاریف ارائه‌شده در خصوص بازیگران غیردولتی، اختلافات زیادی با هم دارند. در واقع، این مفهوم غالباً به صورت مبهم و نامشخص باقی مانده است. برخی آن را شامل تمامی

بازیگرانی می‌دانند که دولتی یا نماینده دولت نیستند. در عین حال، به نظر می‌رسد جامع‌ترین تعریف توسط جسلین^۱ و والاس^۲ ارائه شده که آن را شامل همه سازمان‌هایی می‌دانند که:

۱. کاملاً مستقل از تأمین مالی و کنترل حکومت مرکزی، برآمده و برخاسته از جامعه مدنی یا از اقتصاد بازار و یا تمایلات سیاسی فراسوی کنترل و نظارت دولت می‌باشند.^۳
۲. در شبکه‌هایی عمل و مشارکت می‌کنند که فراسوی دولت‌ها گسترده شده‌اند. بنابراین، در روابط فراملی، اتصال سیستم‌های سیاسی، اقتصادها و جوامع درگیرند.
۳. در مسیری عمل می‌کنند که به طور آگاهانه یا نیمه آگاهانه و به عنوان هدف اولیه یا یکی از اهدافشان، بر نتایج و پیامدهای سیاسی و در یک دولت یا بیشتر یا درون نهادهای بین‌المللی، تأثیرگذار است. (۲۸)

بازیگران غیردولتی که در سیاست جهانی مشغول فعالیت و ایفای نقش می‌باشند، یا مروج ارزش‌های جهانی‌اند یا به دنبال سود و منفعت تفرقه‌انگیز، و یا در جستجوی رستگاری و نجات. آنها شامل شرکت‌های فراملیتی و نهادهای مالی، سازمان‌های جامعه مدنی، جنبش‌های مبتنی بر ایمان^۴ و مقاطعه‌کاران نظامی خصوصی که از برخی جهات به مزدوران قدیمی شباهت دارند، می‌باشند. آنها همچنین شامل موجودیت‌های غیرقانونی مانند تروریست‌های فراملی و شبکه‌های تبهکارانه می‌شوند که به رغم تفاوت‌های شکلی و ماهویشان، عموماً در سطح جهانی فکر کرده و عمل می‌نمایند. (۲۹)

تعهدات حقوق بشری بازیگران غیردولتی و تحول در نقش این نوع بازیگران، در اواخر قرن بیستم، که کانون مباحثات فراوانی در سازمان‌های حقوق بشری بوده است، متأثر از چهار عامل ذیل می‌باشد:

۱. جهانی‌شدن: جهانی‌شدن اقتصاد، قدرت شرکت‌های بزرگ و پاسخ‌گویی محدود آنها به قانون، به علت سوءاستفاده‌های حقوق بشری را برجسته و با اهمیت نمود و شکل‌گیری چارچوبی برای تضمین مسئولیت و پاسخ‌گویی در زمینه حقوق بشر را مطرح کرد.

1 . josselin

2 . wallace

۳. سازمان‌های بین‌المللی به لحاظ بودجه و مسائل مالی، از دولت‌های عضو آن مستقل نیستند.

4 . faith-based movements

۲. خصوصی سازی^۱: خصوصی سازی بخش‌هایی چون بهداشت، آموزش، زندان، آب، ارتباطات، نیروهای امنیتی و آموزش [نیروهای] نظامی، باعث بازاندیشی و بازنگری در بخش خصوصی شده است.

۳. تجزیه^۲: منازعات مسلحانه داخلی که برخی مواقع به تجزیه دولت‌ها انجامیده، باعث افزایش مطالبات گروه‌های شورشی غیردولتی نیز شده است. چنین مطالباتی ممکن است فراسوی حداقل اصول پذیرفته شده قانون حقوق بشردوستانه بین‌المللی باشند. در چنین شرایطی، شاهدیم که وظایفی مشابه وظایف دولت، توسط سازمان ملل، در وضعیت‌هایی همانند کوزوو و تیمور شرقی صورت گرفته که این امر به تحولات جدیدی در راستای کارایی قانون حقوق بشر در سازمان ملل و سایر سازمان‌های بین‌المللی، در چارچوب حمایت از دولت‌های تجزیه شده، انجامیده است.

۴. زنانه شدن^۳: تحولات پیرامون حقوق بشر بین‌المللی زنان، منجر به بازاندیشی و بازنگری در دو حوزه عمومی/ خصوصی^۴ که باعث محدود کردن دامنه فعالیت قانون حقوق بشر می‌شود، شده است. این در حالی است که حقوق بشر هیچ حد و مرزی را - در جهت تحدید حوزه فعالیت خود - بر نمی‌تابد. برخی معاهدات، هم‌اکنون، مشخصاً دولت را برای اتخاذ اقدامات مؤثری در حمایت از زنان و تضمین حقوق آنان در زندگی عمومی و خصوصی ملزم کرده است (۳۰). زنانه شدن حقوق بشر تأکید بر روی موضوعات خشونت علیه زنان، برخی رویه‌های نامناسب کار، استثمار جنسی، قاچاق (زنان) و رویه‌های سنتی را تغییر داده است. (۳۱) اساسنامه شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد (اکوسوک)، در قبال سازمان‌های غیردولتی، که مطابق ماده ۷۱ منشور سازمان ملل متحد مقام مشاور شورای مذکور را دارند، شش اصل را به ترتیب ذیل تعیین کرده است:

۱. سازمان‌های غیردولتی باید پشتیبان اهداف و فعالیت‌های ملل متحد باشند.
۲. سازمان غیردولتی باید نهاد انتخابی باشد، مرکز مشخصی داشته و مقامات آن در برابر یک مجمع دموکراتیک و سیاست‌گذار مسئول و پاسخ‌گو باشند.

1 . privatization
2 . fragmentation
3 . feminization
4 . public/private

۳. سازمان‌های غیردولتی نمی‌توانند انتفاعی باشند. شرکت‌ها این امکان را ندارند که به طور رسمی وضعیت مشورتی کسب کنند، ولی این اصل آنها را از مجموعه سازمان ملل متحد برکنار نمی‌دارد. فدراسیون‌های تجاری بین‌المللی، در شناخته‌شدن به عنوان سازمان غیردولتی با مشکلی مواجه نبوده‌اند.

۴. سازمان غیردولتی نمی‌تواند خشونت بورزد و یا از آن حمایت کند.

۵. سازمان غیردولتی باید به اصل «عدم مداخله در امور داخلی کشورها» احترام بگذارد. منظور این است که سازمان‌های غیردولتی نمی‌توانند حزب سیاسی باشند، ولی احزاب همانند شرکت‌ها می‌توانند فدراسیون‌های بین‌المللی تشکیل دهند و این فدراسیون‌ها مقام مشورتی به دست می‌آورند. در سال ۱۹۶۸، با اضافه‌شدن یک بند به اساسنامه شورای اقتصادی و اجتماعی، این اصل گسترش یافت. سازمان‌های غیردولتی مرتبط با حقوق بشر، نباید فعالیت‌های خود را به گروه، ملیت یا کشور خاص محدود کنند. (در مورد گروه‌های ضد آپارتاید استثنا قائل شدند).

۶. سازمان غیر دولتی بین‌المللی، سازمانی است که با توافق بین دولت‌ها به وجود نیامده باشد. این اصل یک عبارت حقوقی فنی درباره غیردولتی بودن است. به طور صریح، اعلام شده که این اصل مانع عضویت دولت‌ها در سازمان‌های غیردولتی بین‌المللی نیست. (۳۲)

در مقایسه با سازمان‌های بین‌دولتی، احتمال موفقیت سازمان‌های غیردولتی در مداخلاتی که بدون رضایت دولت میزبان انجام می‌شود، بیشتر بود؛ زیرا آنها در تعیین استراتژی‌های ورود به کشور مورد نظر انعطاف‌پذیری و خلاقیت بیشتری داشتند. آنها، برای مثال، نسبت به محدودیت‌های سیاسی اهمیت کمتری می‌دادند و اگر در داخل کشوری مناقشه‌ای رخ می‌داد، نگرانی نسبت به اینکه اقدامات آنها جانبدارانه جلوه خواهد کرد، کارشان را محدود نمی‌کرد. آنها نسبت به از دست دادن تأمین سرمایه دولت ترسی نداشتند، زیرا عمدتاً کمک‌های داوطلبانه خصوصی، هزینه‌های آنها را تأمین می‌کرد و آمادگی بیشتری در پذیرش به خطر افتادن امنیت پرسنل خود داشتند.

سازمان‌های غیردولتی، تا اواخر دهه ۸۰، تبدیل به بازیگران اصلی در زمینه کمک‌های بشردوستانه و امر توسعه شدند. آنها غالباً صاحب بودجه‌های هنگفت بوده و مدیریت بسیار مؤثر و ماهری داشتند. (۳۳)

سازمان‌های غیردولتی در جامعه مدنی جهانی، معیارهای رفتار بین‌المللی را که به طور فزاینده‌ای اقدامات تک‌تک دولت‌ها را در تنگنا قرار می‌دهند، تدوین می‌کنند. (۳۴) این سازمان‌ها نقش مهم و فزاینده‌ای در سطح بین‌المللی ایفا می‌کنند و در برخی موارد قادرند مطالبات بین‌المللی را علیه دولت‌ها اقامه کنند. همچنین، سازمان‌های غیردولتی، بیش از پیش، نقش جدی و مؤثری در تهیه پیش‌نویس اسناد بین‌المللی و در زمینه یادآوری و نظارت بر آنها ایفا می‌کنند که بخصوص نقش دوم مکرراً در معاهدات و سایر ترتیبات رسمی پاس داشته شده است.

با این حال، نباید در میزان این تحولات مبالغه نمود. هنوز موقعیت و جایگاه رسمی سازمان‌های غیردولتی، در چارچوب حقوق بین‌الملل، به شدت ضعیف است. این سازمان‌ها دارای مقام مشاوره‌ای با شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل می‌باشند، اما هنوز نتوانسته‌اند این مقام را با مجموعه‌های واجد اهمیت همچون شورای امنیت و مجمع عمومی کسب نمایند. (۳۵)

تحت قانون حقوق بشر سنتی، نقش‌ها مشخصاً در میان بازیگران اصلی - دولت‌ها - توزیع و تقسیم شده بود. سازمان‌های بین‌المللی و غیردولتی تنها نقش نظارتی محدودی بر اجرای حقوق بشر توسط دولت‌ها داشتند (۳۶)، اما امروزه این نقش‌ها تا حدود زیادی تغییر یافته است. سازمان‌های بین‌المللی به طور فزاینده‌ای در مورد اجرای حقوق بشر در چارچوب نهادهای مالی بین‌المللی چون بانک جهانی و همچنین، سازگاری و انطباق سیاست‌های توسعه‌ای با حقوق بشر، خصوصاً در رویه اعطای وام، مورد سؤال و چالش هستند. در این میان، سازمان‌های غیردولتی نیز به خاطر نداشتن ساختارهای دموکراتیک و شفاف و در برخی موارد به اتهام اقدام برخلاف موازین حقوق بشر، مورد سؤال و چالش قرار گرفته‌اند. (۳۷)

در ادامه، به عنوان نمونه، به بررسی تحول نقش سازمان ملل متحد، شبکه فشرده جهانی، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، و شرکت‌های فراملیتی می‌پردازیم.

۱. سازمان ملل متحد

از اواخر دهه ۱۹۸۰، سازمان ملل متحد با کمک به حل و فصل مشکلات ناشی از بی‌نظمی در داخل کشورها، روز به روز بیشتر در حفظ نظم بین‌المللی درگیر شد. دیگر بخش‌های سازمان ملل، یعنی مؤسسات تخصصی، صندوق‌ها، برنامه‌ها و نیز طیف وسیعی از دیگر سازمان‌های بین‌دولتی و غیردولتی نیز بیشتر در کاری که مرتبط با حفظ نظم بین‌المللی قلمداد می‌شد، درگیر شدند. حفظ امنیت و وظیفه اصلی سازمان ملل بوده و هنوز هم هست، اما در حالی که در طول جنگ سرد حفظ امنیت به معنی حفظ منافع دولت‌ها (در معنای مضیق)، مقاومت در برابر تجاوز، و دفاع از مرزها تفسیر می‌شد، بعد از آن تفسیر موسع‌تری یافت. معنای منافع دولت‌ها به قدری توسعه یافت که با منافع ملت‌ها ادغام شد. البته این ابهام در منشور سازمان ملل وجود داشت، اما به دلیل فضای جنگ سرد، از نظرها مخفی مانده بود.

در اواخر دهه ۱۹۹۰، در چگونگی رابطه بین این دو مفهوم کلیدی، نظم بین کشورها و عدالت در داخل کشورها، که عملکرد سازمان ملل منعکس‌کننده و تشویق‌کننده آنها بود، تحولات مهمی انجام گرفت. معیارهایی وجود داشت که از دولت‌ها انتظار می‌رفت از آنها تبعیت کنند و شامل فراهم‌آوردن حداقلی از کیفیت قابل قبول در عدالت اجتماعی و اقتصادی بود. این مسأله مورد توجه خاص قرار گرفت که علت اصلی آشفتگی‌ها در روابط موجود بین کشورها، نقض حقوق افراد است. فقدان عدالت داخلی باعث به مخاطره افتادن نظم بین‌المللی می‌شد. متعاقب آن، نسبت به احکام سنتی در خصوص رفتار دیپلمات‌ها چالشی فزاینده به وجود آمد. بر اساس اصول سنتی، نظم بین کشورها و عدالت در داخل آنها، در اغلب موارد، مانع‌الجمع بود، یعنی پیگیری یکی باعث از دست رفتن دیگری می‌شد. بنابراین، دیپلمات‌ها بر طبق این اصول سنتی، باید مسائل داخلی دولت‌هایی را که با آنها سروکار داشتند، نادیده بگیرند تا امنیت و ثبات جهانی حفظ شود. (۳۸)

سازمان ملل متحد این برداشت را تقویت کرد که پیگیری عدالت برای افراد بشر، یکی از ابعاد منافع ملی است. از این رو، در سال ۱۹۹۶، دیدگاه دولت ایالات متحده مبنی بر اینکه انجام عملیات در بوسنی - هرزگوین در حمایت از عدالت، بخشی از منافع ملی آمریکاست و نه خیانت به آن، تا حدودی قابل انتساب به اقدامات سازمان ملل و انتظاراتی بود که این سازمان ایجاد کرده بود. این سازمان، به طور دائم، رابطه مثبت بین نظم و عدالت را به آمریکایی‌ها یادآوری می‌کرد.

در سال‌های میانی دهه ۱۹۹۰، در اشاره به سازمان‌های بین‌المللی، از واژه تدبیر امور استفاده می‌شد، اما هیچ وحدت نظری درباره معنای این مفهوم وجود نداشت. این مفهوم نمادی از تلاش برای تشکیل «دولت جهانی مشروع» قلمداد می‌شود که با اشاره به تمایز موجود میان نظم و عدالت تصویر شده است. استفاده از واژه تدبیر امور در اواخر دهه ۱۹۹۰، منعکس‌کننده دیدگاهی بود مبنی بر اینکه چند نهاد بین‌المللی مانند سازمان ملل متحد وجود دارند که برخی از کارکردهای دولت مشروع (و نه همه آنها) را کسب کرده‌اند. یکی از معیارهای دولت مشروع، دغدغه مستمر آن نسبت به عدالت برای تک‌تک افراد در داخل آن کشور بود. پیش از این، دولت مشروع به معنای تلاش بیشتر برای انجام فعالیت‌هایی مانند توسعه اقتصادی یا پیشبرد سطوح بالاتری از سلامت عمومی بود، اما در دهه ۱۹۹۰، این معنا فراتر از این گسترش یافت و مجموعه‌هایی از سازوکارهای بین‌المللی برای نظارت مداوم بر عملکرد دولت‌ها در قبال شهروندان، سنجش مستمر معیارهایی که در بیانیه ۱۹۶۰ به طور موقت کنار گذاشته شده بودند و ترویج اقدام برای اصلاح هرگونه کاستی‌ها و ناکامی‌ها (با موافقت دولت یا بدون آن) را شامل شد. «تدبیر امور، ملک مطلق دولت نیست، بلکه وظیفه‌ای است که می‌توان با طیف گسترده‌ای از فعالیت‌ها و نهادهای عمومی و خصوصی، دولتی و غیردولتی، ملی و بین‌المللی آن را انجام داد.» در عین حال، لازم است قدرت‌های حاکم در سطح ملی، بین‌المللی و منطقه‌ای، در نظامی نسبتاً منسجم به هم متصل شوند. دولت به ناگزیر در این فرایند نقش اصلی را ایفا می‌کرد، اما نقش سازمان ملل نیز روز به روز مهمتر می‌شود. یکی از مشکلات موجود در انجام وظایف جدید این بود که ظاهراً آنها با دکتترین عدم مداخله تعارض دارند. مداخله، به طور سنتی، به صورت هجوم آگاهانه عامل خارجی به داخل کشور

(بدون رضایت دولت آن) تعریف می‌شد. مداخله با هدف تغییر دادن کارکردها، سیاست‌ها و اهداف دولت مورد هجوم انجام می‌شد تا تأثیراتی که مطلوب طرف مداخله‌کننده بود، محقق شود. یکی از تحولات نشان‌دهنده تغییر نقش سازمان ملل این بود که روش‌های سنتی توجیه «مداخله بدون رضایت»، مورد تردید قرار گرفتند. نکته این نبود که این امر منجر به استفاده مکرر از توجیهات جدید شده بود، بلکه نشان می‌داد نوعی نگرانی سنتی نسبت به افزایش دامنه و ماهیت در حال تغییر حضور در داخل کشورها وجود دارد. (۳۹) کوزوو اولین موردی بود که به دلیل سرپیچی دول حاکم از رعایت استانداردهای بشری و برای مجبور کردن آن، از نیروهای بین‌المللی استفاده می‌شد.

برخی اسناد درباره تغییر نقش سازمان ملل متحد، به شرح ذیل می‌باشد:

یک. توسعه سازمان‌های اقتصادی و اجتماعی : ۱-قطعنامه A/۳۲/۱۹۷ ، اولین قطعنامه

عمده مجمع عمومی درباره اصلاح سازمان‌های اقتصادی و اجتماعی، دسامبر ۱۹۹۷.

۲- قطعنامه A/۴۸/۱۶۲ ، گامی مهم به طرف اصلاح سازمان اقتصادی و اجتماعی سازمان

ملل، به ویژه در شورای اقتصادی و اجتماعی، دسامبر سال ۱۹۹۳.

دو. توسعه نقش سازمان ملل متحد در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی: ۱- قطعنامه ۶۷۸

شورای امنیت در نوامبر ۱۹۹۰، استفاده از زور را بر ضد رژیم صدام حسین تصویب نمود.

۲- قطعنامه ۷۴۳، فوریه ۱۹۹۲ در کرواسی نیروهای حفاظت سازمان ملل^۱ را به وجود آورد.

۳- قطعنامه ۷۷۰، مورخه ۱۳ اوت ۱۹۹۲، در بوسنی هرزگوین UNPROFOR را به وجود

آورد. ۴- قطعنامه ۸۱۶، در آوریل ۱۹۹۳، منطقه پرواز ممنوع در آسمان بوسنی را تصویب کرد

و به جنگنده‌های ناتو اجازه داد در این مناطق هواپیماهای صرب‌ها را رهگیری کنند.

سه. توسعه اقدامات بشردوستانه از طریق سازمان ملل متحد: ۱- قطعنامه ۶۸۸ شورای

امنیت، در آوریل ۱۹۹۱، مداخله در عراق در پایان جنگ خلیج فارس برای محافظت از کردها

در شمال عراق و مسلمانان شیعه در جنوب را در برابر رژیم صدام حسین تصویب کرد. ۲-

قطعنامه ۷۳۳، در ۲۳ ژانویه ۱۹۹۲، حضور سازمان ملل در سومالی را تصویب کرد. ۳- بیانیه

مجمع عمومی A/۴۶/۱۸۲، مورخه ۱۴ آوریل ۱۹۹۲، سندی اصلی در مورد تدوین نظام

کمک‌های بشری به حساب می‌آید. ۴- قطعنامه ۸۰۸ در ژوئیه ۱۹۹۳، با توجه به جنایات جنگی انجام‌شده در یوگسلاوی سابق، دادگاه تشکیل داد. ۵- قطعنامه ۷۹۴ در ۳ دسامبر ۱۹۹۲، ورود آمریکا به سومالی را تصویب کرد. در این مرحله، دولت مرکزی سومالی در نظر اکثر دولت‌ها یا حداقل در نظر دولت‌های عضو شورای امنیت، که این قطعنامه را با اجماع به تصویب رساندند، دیگر وجود خارجی نداشت.

بدیهی است وظایف جدید، هر قدر هم که بد اجرا شده باشند، اکنون انتظارات جدیدی را مطرح کرده‌اند. جهان جدید نه دنیای بدون دولت بلکه دنیایی است که در آن دولت‌ها با کارآمدی (و مشروعیت) بیشتر، ارتقا یافته و محافظت شده‌اند، اما شرایط حاکمیت آنها تغییر یافته است.

۲. شبکه فشرده جهانی سازمان ملل متحد

در ۳۱ ژانویه ۱۹۹۹، در گردهمایی اقتصادی جهانی در داووس سوئیس، دبیر کل وقت سازمان ملل متحد -کوفی انان- از رهبران شرکت‌های جهان خواست با تصویب شبکه فشرده جهانی^۱ (۴۰) موافقت نمایند. این شبکه رسماً در ژولای ۲۰۰۰، در مرکز سازمان ملل، شروع به کار نمود. در چارچوب این شبکه، شرکت‌ها به طور داوطلبانه و اختیاری از حقوق بشر بین‌المللی و حذف همه اشکال کار اجباری و همچنین تبعیض، حمایت می‌نمایند.

شبکه فشرده جهانی ملل متحد، نمونه بارزی است از سطح بالای ترویج اصول و ارزش‌های جهانی توسط شرکت‌ها. در حالی که فعالیت این نوع شرکت‌ها در تأمین و تهیه برنامه‌های درمانی ایدز^۲ در کشورهای مختلف یک نمونه برجسته در سطح پایین فعالیت آنها به شمار می‌رود.

شبکه مذکور شرکت‌ها را در ده اصلی که برگرفته از اعلامیه جهانی حقوق بشر، اصول بنیادین سازمان بین‌المللی کار در مورد حق کار، اصول ریو در مورد محیط زیست و توسعه می‌باشند، درگیر می‌نماید. این اصول عبارتند از:

1 . global compact

2 . HIV/AIDS

۱. پشتیبانی و احترام به حمایت از حقوق بشر.
 ۲. عدم تبانی و همدستی در سوءاستفاده از حقوق بشر.
 ۳. آزادی تشکیل مؤسسات.
 ۴. شناسایی مؤثر حق چانه‌زنی و مذاکره دسته‌جمعی.
 ۵. حذف همه اشکال کار اجباری و قهری.
 ۶. لغو مؤثر به کار واداشتن کودکان^۱.
 ۷. حذف تبعیض در زمینه استخدام و شغل.
 ۸. رویکرد پیش‌گیرانه به چالش‌های زیست‌محیطی و مسئولیت بیشتر در زمینه حفاظت از محیط زیست.
 ۹. گسترش فناوری‌های سازگار با محیط زیست.
 ۱۰. اقدام علیه تمام اشکال فساد شامل اخاذی و ارتشاء.
- در ژولای سال ۲۰۰۰، بیش از ۵۰ شرکت به عضویت این شبکه درآمدند و هم‌اکنون، بزرگترین ابتکار و اقدام داوطلبانه در زمینه مسئولیت اجتماعی مشترک با تقریباً ۱۷۰۰ شرکت گسترده جهانی یعنی در حدود نیمی از کشورهای در حال توسعه، مشغول فعالیت می‌باشند. (۴۱)
- میکینسی^۲ در نشست سران شبکه فشرده جهانی، در ژولای ۲۰۰۴، ارزیابی مستقلی از فعالیت این شبکه ارائه نمود، مبنی بر اینکه نیمی از تمام شرکت‌های عضو این شبکه، طبق گزارش‌های اصلی، سیاست‌ها و خط مشی شرکت‌هایشان را به اصول این شبکه مرتبط و متعهد نموده‌اند. (۴۲).
- شرکای دیگر این قرارداد، شش آژانس ملل متحد می‌باشند. چهار آژانس محافظ این اصول (اصول ده‌گانه) عبارتند از: کمیساریای عالی حقوق بشر، سازمان بین‌المللی کار، برنامه محیط زیست ملل متحد و مرکز سازمان ملل متحد برای دارو و پیش‌گیری از جرم. همچنین، دو آژانس عملیاتی شامل برنامه عمران ملل متحد و سازمان توسعه صنعتی ملل متحد، در این زمینه فعالند.

1 . child labor

2 . Mickinsey

NGOهای فراملی همانند عفو بین‌الملل (۴۳)، صندوق گسترده جهانی برای طبیعت و آکسفام، همین‌طور چند فدراسیون بین‌المللی کار، در این راستا مشغول انجام وظیفه و فعالیت می‌باشند. (۴۴)

۳. بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول

دو دیدگاه مخالف پیرامون حقوق بشر و نهادهای مالی بین‌المللی وجود دارد. از طرفی، برخی استدلال می‌کنند که نهادهای مالی بین‌المللی چون بانک جهانی (۴۵)، می‌توانند وام‌گیرندگان را وادار کنند شرایطی راجع به سیاست‌هایی پیرامون محیط زیست، بودجه نظامی، حذف فساد، شفافیت اطلاعات و ترغیب آنها برای احترام به معیارها و موازین حقوق بشر را بپذیرند. از طرف دیگر، برخی استدلال می‌کنند که ملاحظات حقوق بشری در این زمینه فاقد وجاهت قانونی هستند، چون در مفاد موافقت‌نامه‌های سازمان‌هایی چون بانک جهانی قید نشده‌اند. از نظر ابراهیم شیاتا^۱، معاون ارشد رئیس بانک جهانی:

«از آنجایی که نقض‌های گسترده حقوق بشر سیاسی در یک کشور به طور اجتناب‌ناپذیری پیامدهای اقتصادی خواهد داشت، بانک ناگزیر است در تصمیمات خود ملاحظات اقتصادی را محاسبه و لحاظ نماید. همچنین، این بانک محدود به پرداخت وام با توجه به تصمیمات الزام‌آور شورای امنیت در چارچوب مواد ۴۱ و ۴۲ منشور ملل متحد در خصوص حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است.»

وی پیشنهاد می‌کند که بانک جهانی با استعانت از عوامل تدبیر امور^۲ چون حاکمیت قانون، پاسخ‌گویی و شفافیت - خصوصاً از طریق حمایت از قانون - و اصلاح دستگاه قضایی و اداری، بهتر می‌تواند به حکومت‌های خودکامه واکنش نشان دهد. (۴۶)

از سال ۱۹۷۵ تا کنون، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی اقدامات سابق خود را در زمینه ثبات‌بخشی و توسعه با سیاست‌های فراگیری در زمینه اصلاح ساختاری در حدود صد

1 . Ibrahim Shihata
2 . the element of governance

کشور جهان تکمیل و به اتمام رسانده‌اند. صندوق بین‌المللی پول به صورت سالانه بر سیستم‌های اقتصادی کشورهای عضو نظارت و اشراف داشته است.

سازمان تجارت جهانی که در سال ۱۹۹۵ تأسیس گردید، گستره و دامنه به مراتب وسیع‌تری از فعالیت‌ها را شامل می‌شود و در مقایسه با طلایه‌دار خود یعنی «موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت»، اساساً از قدرت بیشتری برخوردار است. نهادهایی همانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، به پنهان‌کاری، عدم پاسخ‌گویی و ناکارآمدی (۴۷) متهم بوده‌اند، اما گفته می‌شود در حال حاضر، به سمت شفاف‌تر شدن، پاسخ‌گوتر شدن و مشارکتی‌تر شدن حرکت کرده‌اند (۴۸).

شفاف‌سازی و مسئولیت‌پذیری (پاسخ‌گویی) چنین نهادهای مالی در چارچوب «اصول کلی تدبیر امور مناسب جهانی» (۴۹) و همچنین، در چارچوب «قانون حقوق بشر بین‌المللی»، خود موضوع جدیدتری است که بررسی آنها در این مقال نمی‌گنجد.

لازم به ذکر است که تأکید صندوق بین‌المللی پول بر کاهش فقر، افزایش بودجه برای آموزش و بهداشت، تهیه استراتژی کاهش فقر در فرایند مشارکتی با مداخله فعال جامعه مدنی، بهبود و اصلاح تدبیر امور از طریق دسترسی به اطلاعات به منظور تسهیل در پاسخ‌گویی و گفتگو، حاکمیت قانون، ارتقاء شفافیت در سیاست‌های حکومت و اعمال فشار به منظور کاهش نقش دولت در فعالیت‌های اقتصادی، حوزه‌های مهمی برای قدرتمندی جامعه مدنی و پیش‌شرط‌های اساسی در جهت تحقق حقوق بشر هستند. (۵۰)

در عین حال، تعهدات حقوق‌بشری چنین نهادهایی شباهت زیادی به تعهدات حقوق بشری دولت‌ها ندارند، چرا که نهادهای مالی در قبال آموزش ابتدایی - برای مثال - متعهد نیستند.

۴. شرکت‌های فراملیتی

در حدود سه دهه پیش، زمانی که رابرت کوهین و جوزف نای (۵۱)، مفاهیم بازیگران فراملیتی و روابط فراملیتی را در رشته روابط بین‌الملل مطرح کردند، شرکت‌های فراملیتی^۱ و آنچه هم اکنون «سازمان‌های جامعه مدنی» نامیده می‌شوند، به طور وسیعی دامنه و جهت‌گیری

1. transnational corporations

فعالیت‌هایشان را متأثر از زندگی روزمره و سرنوشت افراد بشر، تقریباً در تمام کشورهای جهان گسترش دادند. (۵۲)

فعالیت سازمان‌های جامعه مدنی فراملی^۱ که شامل جنبش‌ها، ائتلاف‌ها، مبارزان فعال اجتماعی فراملی و همچنین سازمان‌های غیردولتی رسمی می‌باشد، فعالیت و نقش خود را در دهه ۱۹۹۰ آغاز نمودند. در این دوره، شاهد رواج گسترده مفهوم تدبیر امور جهانی^۲ هستیم یعنی حکمرانی در غیاب حکومت^۳. با توجه به اینکه در حال حاضر تدبیر امور به طور فزاینده‌ای پیچیده شده است، بازیگران جامعه مدنی نقش مهمی در تدبیر امور جهانی ایفا می‌کنند، حتی اگر از رسمی‌ترین موقعیت‌های بین حکومتی محروم بمانند. (۵۳)

در آگوست ۲۰۰۳، کمیسیون فرعی سازمان ملل در مورد ترویج و حمایت از حقوق بشر، هنجارهایی را در مورد مشروعیت شرکت‌های فراملیتی و سایر مؤسسات تجاری و با توجه به هنجارهای حقوق بشری (۵۴) در قطعنامه ۲۰۰۳/۱۶ (۵۵)، به تصویب رساند. در واقع، این هنجارها نقطه عطف و گام بلندی است در جهت پاسخ‌گو کردن شرکت‌ها برای سوءاستفاده‌های حقوق بشری آنها در برابر حقوق بشردوستانه، قانون کار بین‌المللی، قانون محیط زیست، قانون مصرف‌کننده، قانون ضد فساد و مانند آنها. (۵۶)

امروزه، شرکت‌های فراملیتی، در هر بخش مهم اقتصادی، بجز محصولاتی که مختص فرهنگ‌های ویژه است، فعالیت می‌کنند. پهنه جغرافیایی نیز گسترده‌تر شده، به نحوی که آن دسته از کشورهای صنعتی که هیچ‌گاه امپراتوری نداشتند (مانند کانادا و سوئد) و همچنین کشورهای در حال توسعه بزرگ، دارای شرکت‌هایی شده‌اند که بعضی از آنها فراملیتی‌اند. در بین صد شرکت فراملیتی که بیشترین دارایی را در خارج از کشور اصلی خود دارند، ۵۰ شرکت به اروپای غربی تعلق دارد. ۲۷ شرکت آمریکایی، ۱۷ شرکت ژاپنی و ۳ شرکت کانادایی هستند. ۳ شرکت دیگر نیز به استرالیا، ونزوئلا و کره جنوبی تعلق دارند.

با جهانی‌شدن شرکت‌ها، ماهیت شرکت‌های فراملیتی تغییر کرده است. در ابتدا، این مرزبندی روشن وجود نداشت که تولید در مرکز شرکت و فعالیت‌های جنبی در شعبه‌های فرعی انجام پذیرد.

1 . transnational civil society organizations.(csos)

2 . global governance

3 . governance in the abcnce of government

هر شرکت فراملیتی مانند آی. بی. ام، شرکتی بود که شعبات متعددی در خارج داشت. اکنون می‌توان گفت شرکت‌ها واقعاً جهانی شده‌اند و مراکز آنها صرفاً جایی برای تصمیم‌گیری‌های راهبردی هستند. ارتباطات جهانی چنان کارآمد شده و فروش چنان گسترش یافته که لازم نیست تولید در مرکز شرکت انجام گیرد. نشانه‌های متعددی از تبدیل شرکت از وضعیت فدراسیون چندملیتی به شرکت متحد جهانی^۱ وجود دارد. تولید را می‌توان متنوع کرد به نحوی که مراحل مختلف تولید در کشورهای مختلف انجام گیرد. در بازاریابی، می‌توان علامت تجاری را در تمام کشورها تبلیغ کرد. مدیران می‌توانند تجربه‌های حرفه‌ای خود را در تمام شرکت‌ها به کار بگیرند. جهانی شدن در صورتی کاملاً تحقق می‌یابد که افرادی از چند کشور، در مدیریت شرکت حضور داشته باشند، هیچ کشور واحدی در مدیریت دارای تسلط نباشد و همه مدیران به زبان واحدی (معمولاً انگلیسی) صحبت کنند.

افزایش تعداد شرکت‌های فراملیتی، رشد فعالیت‌ها و پیچیدگی معاملات آنها، اثر سیاسی مهمی داشته است. اکنون می‌بینیم که چگونه شرکت‌های فراملیتی قادرند تلاش‌های دولت برای کنترل جریان مالی آنها، تحمیل مقررات تجاری یا تنظیم تولید را خنثی کنند. شرکت‌های فراملیتی روابط بین آنها را نیز پیچیده‌تر می‌کنند. حاکمیت بسیاری از کشورها نیز به مقدار قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته است. (۵۷)

فراملیتی شدن گسترده شرکت‌های بزرگ، پیامدهای مهمی داشته است. دیگر نمی‌توان هر کشور را دارای اقتصاد جداگانه دانست. دو مشخصه اصلی حاکمیت یعنی کنترل بر ارز و کنترل بر تجارت خارجی، به مقدار قابل توجهی از بین رفته است. این دو موضوع به این معنی است که دولت‌ها کنترل جریان‌های مالی را از دست داده‌اند. در مورد پول، بحران‌های پیاپی که از اوایل دهه ۱۹۶۰ برای دلار، پوند، فرانک فرانسه، و سپس ین پیش آمد، روشن کرد که حتی دولت‌های دارای بزرگترین منابع مالی، در برابر بانک‌های فراملیتی و سایر دلالتان نمی‌توانند کاری بکنند. (۵۸)

برای دولت‌ها، کنترل فعالیت‌های تجاری شرکت‌ها در قلمرو خود دشوار شده است، زیرا شرکت‌ها ممکن است به فرار از مقررات متوسل شوند. اگر شرکتی مخالف سیاست دولت

باشد، می‌تواند تهدید کند که تولید محلی خود را محدود و یا متوقف خواهد کرد و به تولید در کشورهای دیگر خواهد افزود. دولتی که کمترین استانداردهای بهداشتی، ایمنی، رفاهی یا زیست‌محیطی را طلب می‌کند، برای شرکت‌هایی که مسئولیت اجتماعی کمتری حس می‌کنند، مزیت به شمار می‌آید.

د. تحول در نقش افراد

یکی از دلایل اهمیت یافتن نقش افراد در مناسبات بین‌المللی، تحول در مفهوم امنیت در اواخر دهه ۱۹۸۰ می‌باشد. در زمینه تمایز میان تعریف موسع و مضیق از مفهوم امنیت، صاحب نظرانی چون استفن والت، ادوارد کلودزیچ و باری بوزان، به روشنی تفاوت‌های میان دیدگاه‌های مختلف در مورد چگونگی تعریف مفهوم امنیت و همچنین دامنه رویکردهای نظری و حوزه‌های تجربی متناسب با مطالعات امنیتی را به روشنی بیان کرده‌اند. (۵۹)

تعریف مضیق امنیت بر توانمندی‌های مادی متمرکز است و بر استفاده و کنترل نیروی نظامی توسط دولت‌ها تأکید می‌نماید (۶۰). این موضوع، برخلاف تفسیر موسع از مطالعات امنیتی است که بر تهدیدات امنیتی، نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی (فرهنگی) و زیست‌محیطی تأکید می‌کند. این تلقی از مفهوم امنیت، نه تنها دولت‌ها، بلکه گروه‌ها، افراد، و همچنین سایر بازیگران غیردولتی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. (۶۱)

بی‌دلیل نیست که تا قبل از پایان جنگ سرد، صرفاً دولت‌ها بودند که موضوع و هدف اصلی امنیت قلمداد می‌شدند. پس از پایان جنگ سرد، نه فقط دولت‌ها بلکه حتی افراد و اشخاص هم موضوع امنیت به شمار می‌روند. این برداشت تفکیکی از مفهوم امنیت، به نوعی با فرضیه‌های نظامی‌گرای مطالعات استراتژیک به مخالفت برمی‌خیزد. نگرانی امنیتی مطالعات استراتژیک، یعنی تأمین امنیت کشورها در مقابل تهدید نظامی خارجی، تنها یکی از پنج نوع تهدیدی بود که هر کشور می‌توانست با آن مواجه شود. این پیشنهاد که امنیت را می‌توان به شکل بخش‌بخش در نظر گرفت و اینکه امنیت نظامی دیگر به عنوان تنها گونه امنیت در دنیای معاصر محسوب نمی‌شود، بازاندیشی و بازنگری در مفهوم امنیت را موجب شده است. (۶۲)

هم‌اکنون افراد، صلاحیت و حق به چالش کشیدن اقدامات دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی را، برای مثال، در دادگاه اروپایی حقوق بشر یا برنامه (طرح) هیأت بازرسی بانک جهانی دارند. در مورد دادگاه اروپایی، افراد می‌توانند از هر نهاد فراملی که دارای صلاحیت در قبال دولت-ملت است، شکایت و اقامه دعوا نمایند. در مورد هیأت بازرسی بانک جهانی، هر دو نفری که بتوانند ادعا و اثبات نمایند که متحمل ضرر و زیانی از قبل یک پروژه بانک جهانی شده‌اند، می‌توانند با طرح دعوی و شکایت از بانک جهانی، روند اجرای پروژه را با تجدید نظر مواجه کنند. افراد حتی می‌توانند با درخواست از این هیأت، باعث به پایان رساندن و برچیدن آن پروژه شوند. هرچند این هیأت در داخل بانک قرار دارد، اما مستقل از تصمیمات بانک جهانی است. جالب اینکه افراد در این فرایند، نیازی به تأیید یا حمایت حکومت‌هایشان ندارند (۶۳).

حقوق بین‌الملل معاصر، در چارچوب «حقوق بشر»^۱ و «حقوق بشردوستانه»^۲، از حقوق افراد حمایت می‌کند و البته وظایف و تکالیفی را نیز بر عهده افراد گذارده که در صورت تخلف از آنها قابل مجازات و پیگرد قانونی خواهند بود. تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی^۳ در سال ۱۹۹۸، روشن می‌نماید که جامعه بین‌المللی دیگر حاضر به تحمل نقض حقوق بشر بدون پذیرش مسئولیت آن نیست. این دیوان که در چهار مورد جرائم جنگی، جرائم علیه بشریت، نسل‌کشی (ژنوساید) و تجاوز، اعمال صلاحیت می‌کند (۶۴)، اجازه نخواهد داد اشخاص (حقیقی یا حقوقی) به منظور مصونیت و فرار از مجازات، پشت سر موجودیت‌های مجرد و انتزاعی چون دولت پنهان شده و خود را نماینده و مجری دولت در ارتکاب عمل مجرمانه، معرفی نمایند. در واقع، یکی از اهداف والای این دیوان، مبارزه با بی‌کیفری است، یعنی هیچ کس در هیچ مکانی مصون از مجازات نخواهد بود. حصول اطمینان از اینکه افراد دارای مسئولیت کیفری بوده و به خاطر ارتکاب نقض جدی حقوق بشر، مجازات شوند، یکی از مؤثرترین راه‌های برخورد با تبعیض و بی‌عدالتی است.

1 . human rights
2 . humanitarian law
3 . I.C.C

تأسیس دادگاههای بین‌المللی کیفری به منظور رسیدگی به برخی جنایات علیه بشریت هر چند در اصل برای قواعد بشردوستانه است، اما گام مؤثر دیگری، در سطح جهانی، برای تضمین رعایت و احترام به حقوق بشر به حساب می‌آید.

نتیجه‌گیری

دولت‌ها هنوز هم بازیگران اصلی در نظام بین‌الملل و بانیان اولیه حقوق بین‌الملل هستند. اگرچه وجود بازیگران غیردولتی و همچنین ورود آنها به توافقنامه‌های بین‌المللی را نمی‌توان انکار نمود، اما این بازیگران تا کنون نتوانسته‌اند وارد فرایند تدوین حقوق بین‌الملل شوند. به عبارت دقیق‌تر، کنش‌های متقابل بازیگران غیردولتی با یکدیگر و با دولت‌ها، حقوق بین‌الملل عرفی را تولید نمی‌کند، بلکه تنها کنش‌های متقابل میان دولت‌ها - یعنی بازیگران اصلی نظام بین‌الملل - است که عرف را به وجود می‌آورد. آنچه مسلم است، برخی تعهدات موجود در حقوق بین‌الملل عمومی که به لحاظ سنتی بر دولت‌ها تحمیل (اعمال) می‌شد، هم‌اکنون قابل تسری و انتقال به بازیگران غیردولتی نیز می‌باشد. این مقاله، بدون اینکه مدعی نقش قانون‌گذاری^۱ برای بازیگران غیردولتی باشد، بر اهمیت و نفوذ آنها صحنه می‌گذارد. بازیگران غیردولتی نیز دوشادوش و همگام با بازیگران دولتی، در قبال نقض‌های حقوق بشر و امر توسعه، مسئول و پاسخ‌گو می‌باشند و بیش‌وکم، متعهد و مقید به ترویج و حمایت از حقوق بشر هستند. امروزه، موجودیت‌های غیردولتی به قدر کافی حائز شخصیت بین‌المللی به منظور بهره‌مند شدن از حقوق و تعهدات حقوق بین‌الملل عمومی می‌باشند. به نظر می‌رسد، هیچ پدیده‌ای به اندازه جهانی شدن، باعث ایجاد تغییرات در ارتباط با نقش بازیگران غیردولتی - و حتی دولتی - نشده است؛ چرا که جهانی شدن، از پایان جنگ سرد، تأثیرگذارترین و کاربردی‌ترین مفهوم در قاموس علوم اجتماعی و سیاسی بوده است.

1 . the role of law-making

یادداشت‌ها

۱. یوسف مولایی، «گفتگوی تمدن‌ها در حوزه حقوق بین‌الملل». *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران*، شماره ۵۳ پائیز ۱۳۸۰، صص ۵-۱۲۴.
2. see Joseph S. Nye and M.Lynn- Jones. "International security studies: a report of a conference on the state of the field", *International Security*, no. 4. (Spring 1988). pp 5-27
۳. عبدالعلی قوام، «موقعیت دولت و شهروندان در عصر جهانی شدن»، *مجله سیاست خارجی*، سال پانزدهم، پائیز ۱۳۸۰.
۴. عبدالعلی قوام، «درآمدی بر فراماتریالیسم»، *دانشنامه*، شماره ۳۴ و ۳۵، پائیز و زمستان ۱۳۷۸.
۵. عبدالعلی قوام، «جهانی شدن و حادثه ۱۱ سپتامبر»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال پانزدهم، شماره ۴، زمستان ۱۳۸۰، ص ۹۴۴.
۶. سعید میرزایی یگنجه، *تحول مفهوم حاکمیت در سازمان ملل متحد*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳، ص ۲۱۶.
7. R.keohane and J. Nye(eds), *Translational Relations and World Politics*, Cambridge, MA:Harvard Universiti Press. 1973.
8. M.hollis and S.smith, "Be ware of gurus: structure and action in internatinal relations", *Review of International Studies* 17.pp393-410.
۹. حمیرا مشیرزاده، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۸۴، ص ۳۳.
۱۰. همان.
11. Keohane and Nye.op.cit.
12. Y.ferguson and R.w.mansbach."the meaning of 9/11 and the invasion of iraq and the emerging post international world", Paper presented at the ISA annual convention. montreal. canada. 2004.
13. Ibid.
14. R.Gilpin, "The politics of transnational economic relations".in Keohane and Nye, op.cit, pp. 68-69.
۱۵. جان بایلیس و استیو اسمیت، *جهانی شدن: روابط بین‌الملل در عصر نوین*، جلد اول، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۳، ص ۶۷.
۱۶. جهت کسب اطلاعات بیشتر در این خصوص ر.ک به:
۱۷. جوزف‌نای، «سازمان ملل به چه کار می‌آید؟»، ترجمه مهدی صفری، *روزنامه ایران*، سه‌شنبه ۲۳ مرداد ۱۳۸۶، ص ۷.

<http://www.idirc.ca>

18. Thomas J. Biersteker, "State, sovereignty and territory", *Hand Book of International Relations*, Edited by: Walter Carlsnacs & Thomas Risse, London, Sage Publications. Ltd. 2005. p. 168.
۱۹. بایلیس و اسمیت. پیشین. صص ۷۱-۷۰.
20. Peter Dicken, *Global Shift: Transnationalization of Economic Activity*, 2nd ed., London, Paul Chapman. 1992.
21. Susan Strang, *The retreat of the state: the diffusion of power in the world economy*, New York, Cambridge University Press. 1996.
22. James Mittelman, *The globalization Syndrom: Transformations and Resistance*, Princeton, Princeton University Press. 2000.
23. A/Res/56/83. Adopted/2 December 2001.
24. A/56/10. reported of the ilc 53rd session, Adopted 10 August 2001, commentary to the draft articles, art. 5. para(1) of the commentary, at p. 92.
25. Ibid. para 6. at p. 94.
26. Andrew Hurrell. "International relations and promotion of democracy and human rights", Paper presented at the conference on the third world after the cold war: ideology, economic, development and politics", *Queen Elizabeth House*, Oxford University. 5-8 July 1995.
27. Bier Steker, op.cit.p. 169.
28. Philip Alston, *Non-state Actors and Human Rights*, New York, Oxford University Press. 2005, pp. 14-16.
29. John Gerard Ruggie, "Reconstituting the global public domain-issues, actors and practices", *European Journal of International Relations*, SAGE publications and ECRP- European consortium for political research. Vol, 10(4). P. 509.
30. see Inter- American convention on the prevention, punishment and eradication of violence against women (1994). art.1. see also the protocol to the Africa charter on human and peoples' rights on the rights of women in Africa (2003) which covers violence whether committed in "private or public" as well as covering rights in the private "sector".
31. Andrew Clapham, *Human Rights Obligations of Non- state Actors*, New York, Oxford University Press, 2006, pp. 3-4.
۳۲. بایلیس، پیشین. ص ۸۲۶.
۳۳. همان. صص ۲-۷۷۱.
34. Biersteker, op.cit.p . 170.
35. Ibid.
36. Feilice D. Gear, "Reality Check : human rights NGO confront government at the UN", in Thomas G. Weiss and Leon Gordenker (eds), *NGO, the UN and global governance*, 1996. p. 51.
37. Alston. op.cit. pp. 62-63.
۳۸. بایلیس، پیشین. صص ۴-۷۵۳.
۳۹. همان. ص ۷۶۵.
40. United Nations global compact (2000). <http://www.UNGlobalCompact.org>

41. Ruggie, op.cit, p. 523
42. Mckinsey & co.(2004), "A seeing the global compact's impact" <http://www.unglobalcompact.org>
43. International Amnesty (2003), "The human rights responsibilities of companies", http://www.amnesty.Org.uk/images/u1/u/un_norms_business_final-aw.pdf.
44. Ruggie, op.cit.p. 514
45. The world bank groupen compasses the international bank for reconstruction and development(IBRD), the interventional development association(IDA), the international finance corporation(IFC) , the multilateral investment guarantee agency(MIGA). and the international centre for settlement of investment disputes(ICSID).
46. Calpham. op.cit, pp. 138-139.
47. N.Woods. making IMF and world bank more accountable", *International Affairs*, (2001) 83-100.p 83.
48. Ibid.
49. see R.Fque, "Global governance and the rule of law. Human rights and general principles of good global governance", in k. Wellens(ed), *International Law: Theory and Practice*, The Hague, Martin as Nijhoff, 1998".pp.24.44.
50. G.B.Taplin, "Speaking points: globalization and its impact on the full enjoyment of human rights", speech to sub-commission on the promotion of human rights. 8 August 2001.
51. Keohane and Nye, op.cit.
52. Ruggie, op.cit. p. 499.
53. Ibid.
54. sub-commission resolution 2003/16.
55. Alston, op.cit. p 315.
56. Ibid.
۵۷. بایلیس، پیشین. صص ۸۰۹-۸۱۰
۵۸. همان. صص ۸۱۱-۸۱۲
59. Stepen M.Walt, "The renaissance of security studies", *International Studies Quarterly*, no. 2(June 1991).pp. 211-39.
60. Ibid.p. 212.
61. Edward A. Kolodziej, "Renaissance of security studies? Cavert lector!", *International Studies Quarterly* 36, no, 4(December 1992). p 421-438. Barry Buzan. "New patterns of global security in the twenty-first century", *International Affairs*, no. 3(1991). p 431-425.
62. Barry Buzan, *People. States. and Fear: The National Security Problem in International Relations*, London, Wheatsheaf Books. 1983.
63. Biersteker, op.cit, p. 169.
۶۴. فریده شایگان و...[دیگران]، *تقویت همکاریهای بین‌المللی در زمینه حقوق بشر*، تهران، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ۱۳۸۲.